

آشنایی با فلسفه حقوق حیوانات^۱

تام رگان^۲ - مهرداد مهربان

"To be 'for animals' is not to be 'against humanity.' To require others to treat animals justly, as their rights require, is not to ask for anything more nor less in their case than in the case of any human to whom just treatment is due. The animal rights movement is a part of, not opposed to, the human rights movement. Attempts to dismiss it as anti human are mere rhetoric." ~ Tom Regan



«حیواندوستی» مترادف با «انسان‌ستیزی» نیست! این که از دیگران بخواهیم با حیوانات درست رفتار کنند، یعنی مطابق با حقوقشان، به این معنی نیست که در مورد حیوان، چیزی بیشتر یا کمتر از مورد هر انسانی می‌خواهیم که همواره مستحق رفتاری درست است. جنبش حقوق حیوانات نه در تقابل و مخالفت با جنبش حقوق بشر، بلکه بخشی از آن است. تلاش کسانی که به جنبش حقوق حیوانات برچسب «ضد انسانی» می‌زنند تا آن را رد کنند، از حد زبان‌بازی فراتر نمی‌رود.

تام رگان، ترجمه‌ی مهرداد مهربان

حیوان به‌طور کلی بر دو نوع است: یا انسان است یا ناهنسان. ناهنسان‌هایی که انسان‌ها می‌خورند، در آزمایش‌های علمی به کار می‌برند، شکار می‌کنند، به تله می‌اندازند و یا به شیوه‌های

^۱ ترجمه‌ی حاضر را بر اساس متن کامل انگلیسی آن و مقابله با ترجمه‌ی فرانسوی‌اش انجام داده‌ام:

Tom Regan : [The Philosophy of Animal Rights](#).

^۲ تام رگان، متولد سال ۱۹۳۸ میلادی یکی از برجسته‌ترین کارشناسان حقوق حیوانات در سطح جهانی‌ست و کمتر فعال حقوق حیوانات می‌توان یافت که با نام وی و آثارش آشنا نباشد. وی در انظار عمومی غرب نیز جزو چهره‌های محبوب است و برخی از رسانه‌های معتبر وی را جزو «پنجاه شخصیت معاصر که دارند جهان را تغییر می‌دهند» به شمار آورده‌اند. پروفسور رگان از سال ۱۹۷۶ در دانشگاه کارولینای شمالی آمریکا تدریس می‌کند و کرسی افتخاری فلسفی دارد. وی کتاب‌ها و مقالات فراوانی در زمینه فلسفه و حقوق حیوانات نوشته که مشهورترینشان «در دفاع از حقوق حیوانات» (The Case for Animal Rights) است که از هنگام انتشارش در سال ۱۹۸۳ تاکنون تبدیل به نوعی «انجیل» یا «مانیفست» انجمن‌های دفاع از حقوق حیوانات در غرب شده و تأثیری انکارناپذیر در عمق‌گیری و گسترش‌یابی اندیشه و فعالیت حقوقی برای حمایت از حیوانات داشته است. تام و همسرش نانسی در سال ۱۹۸۵ انجمنی به نام «بنیاد فرهنگ و حیوانات» تأسیس کردند که همچنان در زمینه‌ی گسترش فکری و فرهنگی و هنری انسان برای رویکردی مثبت به حیوانات فعالیت می‌کند. [سایت رسمی پروفسور رگان](#) منبعی غنی از مطالب آموزنده برای هر فعال حقوق حیوانات است که با زبان انگلیسی آشنایی داشته باشد.

گونگون مورد استثمار قرار می‌دهند، موجوداتی زنده‌اند که زندگی‌شان برای خودشان، مستقل از فایده‌ی‌شان برای ما، اهمیت دارد. آنان صرفاً جزو «موجودات» جهان نیستند، بلکه از وجود خود آگاهی دارند و آنچه برایشان پیش می‌آید برای خودشان بس مهم است. هر موجودی که زنده باشد، می‌کوشد که در زندگی گلیمش را از آب بیرون بکشد... و این کوشش برای خودش اهمیت حیاتی دارد.

زندگی همواره با مجموعه‌یی از نیازهای زیستی، فردی و اجتماعی همراه است. برآوردن این نیازها مایه‌ی لذت و خرسندی می‌شود و برنیابردنش، موجب ناخرسندی و رنج. در شاهراه و کوره‌های زندگی، همه‌ی جانداران، و برای نمونه، آن ناهانسان‌هایی که در آزمایشگاه‌های علمی و یا در دامداری‌های انسان‌ها زندگی می‌کنند، همچنان که انسان‌ها، افرادی زنده‌اند، و بنابراین، اصول رفتاری ما در قبال ایشان باید بر مبنای همان اصول اخلاقی باشد که در قبال یکدیگر به کار می‌بریم.

اصول رفتاری انسان، در عمیق‌ترین معنایش، بر ارزش مستقل فرد بنا شده است: میزان استحقاق اخلاقی یک نفر انسان در این نیست که تا چه اندازه برای پیشبرد منافع دیگر انسان‌ها مفید است، زیرا مفید هم که نباشد، باز از دیدگاه اخلاقی مستحق است و اگر کسی با او چنان رفتار کند که ارزش حرمت فردی‌اش مخدوش شود، ابتدایی‌ترین حقوق بشر را زیر پا گذاشته است: یک نفر انسان، چه مفید باشد چه نامفید، حق و حرمت حیات دارد!

خواست فلسفه‌ی حقوق حیوانات این است که همین منطق ساده‌ی حقوقی در مورد فردهای ناهانسان نیز به کار برده شود، زیرا هر برهان معقولی که در اثبات ارزش استقلال حیاتی یک فرد انسان بیاوریم، منطقاً ما را به این نتیجه می‌رساند که دیگر فردهای زنده، یعنی حیوانات ناهانسان نیز چنین ارزشی دارند و بنابراین باید «نفر» به شمار روند. به همین منوال، هر برهان معقولی که برای لزوم رعایت حقوق بشر بیاوریم، منطقاً ما را به این نتیجه می‌رساند که نابشران نیز حقوقی دارند که باید رعایت کنیم.

فلسفه‌ی حقوق حیوانات این حقیقت معمولاً پذیرفته‌شده را می‌پذیرد و بر آن تأکید می‌گذارد که در جامعه‌ی بشری، زن برای خدمت به مرد به وجود نیامده، و نه سیاهپوست برای خدمت به سپیدپوست، و نه نادار برای خدمت به دارا، و نه ناتوان برای خدمت به توانا... اما فلسفه‌ی حقوق حیوانات گامی از اینجا گامی فراتر می‌گذارد و به توضیح و توجیه ارزش مستقل و حقوق ذاتی نابشران نیز می‌پردازد و اطلاعاتی علمی و بی‌طرفانه و استدلال‌هایی اخلاقی عرضه می‌کند تا نشان دهد که نابشران نیز به وجود نیامده‌اند تا به بشر خدمت کنند.

هنگامی که این حقیقت دیگر نیز بر مخاطب ما آشکار شود، وی به‌آسانی خواهد فهمید که

چرا ما پیروان فلسفه‌ی حقوق حیوانات با هرگونه ناحقی در حق نابشران و هرگونه تجاوز به حرمت حیات آنان و هر اقدامی که مایه‌ی رنجشان شود بی هیچ تمکینی مخالفت می‌کنیم.

برای نمونه، ما خواهان آن نیستیم که برای برقراری عدالت، قفس‌هایی بزرگ‌تر یا پاکیزه‌تر برای حیوانات آزمایشگاهی ساخته شود... نه، ما خواهان توقف آزمایش بر روی حیواناتیم و خالی ماندن همیشگی همه‌ی قفس‌ها! ما نمی‌گوییم که انسان بهتر است به دامداری سنتی روی بیاورد تا وضع حیوانات بهتر شود... نه، ما می‌خواهیم سطح فرهنگ و احساس انسان‌ها را چنان بالا ببریم که هرگونه کسب‌وکار آزارنده و مرگبار را کنار بگذارند! آرمان ما این نیست که شکارچیان رفتاری «انسانی‌تر» در پیش گیرند... نه، ما برآنیم که بشر را به آنجا برسانیم که هرگز دست به شکار و دیگر کارهای وحشیانه نزند!

چرا؟ زیرا هنگامی که یک بی‌عدالتی ماهیتی مطلق داشته باشد، لازم است که مطلقاً با آن مخالفت کنیم^۳. به یاد داشته باشیم که در رابطه با نظام برده‌داری، هدف عدالت‌خواهان این نبود که آن را «اصلاح» کنند، همچنان که در رابطه با کارکشی از کودکان، یا انقیاد زنان در جوامع مردسالار، عدالت حکم نمی‌کند که این کارکشی و انقیاد را «ملایم» کنیم یا تخفیف دهیم، بلکه باید به کلی از میان برداریم: اصلاح بی‌عدالتی عملاً مترادف با تداوم بی‌عدالتی است، پس بی‌عدالتی را باید لغو کرد!

فلسفه‌ی حقوق حیوانات خواهان همین رویکرد به مسأله‌ی بی‌عدالتی در مورد حیوانات نابشر است. هدف غایی ما نه اصلاح جزئیات یک بی‌عدالتی یعنی نه بهبود جزئیات استعمار و کاهش آزار حیوانات، بلکه پایان دادن به هر بی‌عدالتی و استعمار و آزار است، چه در دامداری‌ها، چه در آزمایشگاه‌ها و چه در طبیعت و زندگی شهری. ما خواهان چیزی بیشتر از رعایت حقوق جانداران نیستیم، اما به کمتر از آن نیز رضایت نمی‌دهیم.

ده دلیل در موافقت با فلسفه‌ی حقوق حیوانات

به‌طور خلاصه، برای فلسفه‌ی حقوق حیوانات می‌توان دستکم ده دلیل برشمرد:

^۳ حافظ: کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم!

یک: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... عقل‌گرایانه است.

عقل سلیم حکم می‌کند که یک‌جانبه و خودخواهانه میان زندگان تبعیض قائل نشویم. تبعیضی که امروزه بسا انسان‌ها در مورد ناهنسان‌ها قائل می‌شوند یک‌جانبه و خودخواهانه است. نادرست است که با انسان‌های ضعیف‌تر از خودمان و به‌ویژه با آنانی که هوش کمتری دارند چنان رفتار کنیم که انگاری به وجود آمده‌اند تا «آلت دست» ما یا «وسيله» و «منبع قابل تجدید» یا «محمل» و خلاصه جزو «تسهیلات» زندگی ما باشند. به‌همین منوال، نادرست است که با حیوان‌های ناهنسان چنان رفتار کنیم که انگاری به وجود آمده‌اند تا در زندگی ما نقش «ابزار» و «تسهیلات» و مانند این‌ها را ایفا کنند، به‌ویژه که این ناهنسان‌ها، از دیدگاه روان‌شناختی، ممکن است هم‌تراز انسان‌های کم‌هوش و حتا باهوش‌تر از آنان باشند. اگر طور دیگری بیندیشیم، نامعقول‌اندیشیده‌ایم:

~ کسانی که حیوان را یک دستگاه فیزیکی شیمیایی پیچیده تعریف می‌کنند، البته درست می‌گویند، ولی «حیوانیت» حیوان را ندیده می‌گیرند، یعنی فراموش می‌کنند که معنی واژه‌ی «حیوان» همانا «جاندار» است ~ ارنست فردریش شوماخر.

دو: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... علم‌گرایانه است

فلسفه‌ی حقوق حیوانات با دستاوردهای کلی دانش مدرن و به‌ویژه با تحول دانش زیست‌شناسی همخوانی دارد. چنان‌که داروین گفته است، تفاوت انسان با دیگر حیوانات در درجه‌ی تحول است و نه در نوع و ذات. گرچه ما انسان‌ها از لحاظ شکل و شمایل تفاوت‌های جزئی فراوانی با حیوانات داریم، اما این نه تصور و خیالبافی بلکه دقیق‌ترین دانش مدرن است که ثابت می‌کند دستکم حیواناتی که در آزمایشگاه‌هایمان به کار می‌بریم یا برای خوردن پرورش می‌دهیم یا برای تفریح شکار می‌کنیم یا از روی سودجویی پوست می‌کنیم، از دیدگاه روان‌شناختی، با ما قوم و خویش‌اند:

~ تا آنجایی که به قوای ذهنی مربوط می‌شود، هیچ تفاوت بنیادی میان انسان‌ها و دیگر پستانداران تحول‌یافته وجود ندارد ~ چارلز داروین.

سه: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... ناجانبدارانه است

«نژادپرست» به کسی می‌گوییم که از افراد متعلق به نژاد خودش در برابر افراد متعلق به نژادی دیگر جانبداری می‌کند، چراکه می‌پندارد نژاد خودش ذاتاً برتر است. کسی که پیرو «تبعیض

جنسی» است عقیده دارد که افراد این جنس بر افراد آن جنس برتری ماهوی دارند. بدیهی است که در این گونه باورها، جانبداری غالباً به بدترین شکل تعصب منجر می‌شود. واقعیت اما این است که نژاد و جنسیتی وجود ندارد که ذاتاً از دیگری فرامایه‌تر یا فرومایه‌تر باشد. تفاوت نژادی یا جنسی همانا تفاوتی زیست‌شناختی است نه تفاوتی معنوی یا اخلاقی که منطقی‌تواند منجر به امتیاز خاصی شود.

همین نکته را در مورد «نوع‌گرایی»^۴ نیز می‌توان گفت. «نوع‌گرا» به انسانی می‌گوییم که می‌پندارد افراد متعلق به نوع هوموساپی‌ینس، یعنی هم‌نوعان خودش، از افراد متعلق به دیگر انواع حیوانات برترند. از دیدگاه علمی اما هیچ نوع حیوانی ذاتاً بر دیگری برتری ندارد. در نتیجه، فرامایه پنداشتن انسان و فرومایه پنداشتن حیوان همانقدر نادرست و تعصب‌آمیز است که جانبداری از یک نژاد یا یک جنس:

~ اگر کشتن برخی از حیوانات به منظور خوردن گوشتشان موجه باشد، فرستادن برخی از انسان‌ها به اردوگاه مرگ نیز موجه می‌شود. من اما هیچیک را موجه نمی‌دانم ~ دیکر‌گروری.

چهار: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... عادلانه است

والا ترین اصل فلسفه‌ی اخلاق همانا عدالت است. اخلاق حکم می‌کند که بی‌عدالتی نکنیم و به آن اجازه‌ی بروز ندهیم حتا اگر از آن نفعی به خودمان برسد. اخلاق حکم می‌کند که حق کمتر کسی را پایمال نکنیم حتا اگر از این پایمالی نفعی نصیب بسا دیگران شود. این اصل اخلاقی را نظام برده‌داری رعایت نمی‌کرد. به کار واداشتن کودکان نیز شکل دیگری از بی‌عدالتی‌ست. بسا بی‌عدالتی‌های دیگر نیز در میان انسان‌ها رواج دارد که از رعایت نکردن همین اصل اساسی اخلاق ناشی می‌شود. برخلاف بسا دیدگاه‌ها که هدفشان نفع‌رسانی به گروهی خاص است، هدف فلسفه‌ی حقوق حیوانات صرفاً رعایت عدالت برای همه‌ی جانداران است. هیچکس حق ندارد از ناحق کردن حق دیگری سود ببرد، چه آن «دیگری» انسان باشد و چه نایمان:

~ نه کمتر و نه بیشتر، به‌همان دلایلی که بر اساسشان برای رعایت حقوق کودکان مداخله‌ی قانونی می‌کنیم، باید از حقوق این بردگان بیچاره یعنی حیوانات نیز دفاع کنیم ~ جان استوارت میل.

^۴ Speciesism... برای توضیحی مفصل در مورد تعریف‌های نوع‌گرایی و مصداق‌های آن، نگاه کنید به مقاله‌ام «از انسانیت تا نوع‌پرستی».

پنج: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... همدردانه است

انسان هنگامی به‌راستی به معنای زندگی‌اش غنا می‌دهد که از رنج و درد دیگران باخبر باشد و دلش به حال رنجبران و دردمندان بسوزد. «همدردی» با قربانیان بی‌عدالتی از واجبات هر اخلاق شایسته است، چه این قربانیان انسان باشند و چه نائسان. فلسفه‌ی حقوق حیوانات نخست انسان‌ها را به احساس همدردی با حیوانات دعوت می‌کند و سپس از آنان که این دعوت را می‌پذیرند می‌خواهد که این فضیلت را هرچه بیشتر گسترش دهند. با چنین رویکرد همدردانه‌ی جامعه‌ی ست که به قول آبراهام لینکلن، انسان می‌تواند در «راه انسانیت تمام‌عیار خویش» گام بردارد:

~ آن امکان شکوهمندی که به ما اجازه می‌دهد جهان زمین‌پرازدحام و آلوده‌ی خویش را نجات دهیم، فضیلت همدردی در عمل است ~ ویکتوریا موران.

شش: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... ناخودخواهانه است

پیروی از فلسفه‌ی حقوق حیوانات مستلزم مایه گذاشتن از خود در خدمت به دیگرانی است که آسیب‌پذیرند و توان دفاع از خودشان را ندارند، چه این «دیگران» حیواناتی انسان باشند و چه حیواناتی نائسان، یعنی هر جاننداری که به هر دلیلی «زبان‌بسته» باشد و یا نتواند از خودش دفاع کند و در برابر هواو هوس‌ها و حرص‌و‌آزهای انسانی نیاز به کمک داشته باشد. اگر فلسفه‌ی ما چنین الزامی دارد، دلیلش نه این است که ما خاطر خودمان را می‌خواهیم، بلکه برعکس، این است که ما خودخواه نیستیم و لازم می‌دانیم و حاضریم در صورت لزوم از خودگذشتگی کنیم. نمی‌توان با «خودخواهی» در معنای رایج به پیروی از فلسفه‌ی حقوق حیوانات پیوست. در این راه، «ازخودگذشتگی» و تعمیم آن همانا فضیلتی واجب است:

~ ما به فلسفه‌ی اخلاقی نیاز داریم که مفهوم عشق را، که امروزه چنین در نوشته‌های فیلسوفانمان کمیاب شده، یک بار دیگر بگذارد سر جای اصلی‌اش، یعنی در نقطه‌ی مرکزی مفهوم‌های فلسفه ~ آیریس مولوک

هفت: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... کمال‌جویانه است

مهم‌ترین سنت‌های اخلاقی بشر، چه مذهبی و چه نامذهبی، دستکم در این نکته رویکرد مشابهی دارند که همگی بر اهمیت چهار مفهوم تأکید می‌گذارند: معرفت، عدالت، رحم، اختیار.

فلسفه‌ی حقوق حیوانات نیز در این زمینه با آن‌ها همسوست. در این فلسفه نیز تأکید می‌شود که گزینش‌هایمان باید بر اساس معرفت باشد، یعنی با آگاهی و نیکخواهی؛ انگیزه‌ی رفتارمان باید احساس همدردی باشد... و قصدمان، برقراری عدالت... نیز هر تصمیممان را باید خودمان آزادانه یعنی در حال اختیار بگیریم. البته بدیهی‌ست که رعایت این فضایل و نیز مهار کردن امیال و تمناها و آرها و بی‌تفاوتی‌های انسان همواره کار آسانی نیست، اما غنابخشیدن به زندگی و رسیدن به کمال در مرام شخصی بدون چنین فضایی ناممکن است!

چنین است که فلسفه‌ی حقوق حیوانات همه‌ی انسان‌ها را به تلاش برای رسیدن به بلوغ فکری و کمال اخلاقی دعوت می‌کند و از هرکس که این دعوت به کمال‌جویی را پذیرفت می‌خواهد که هرچه بیشتر این فضیلت‌ها را در وجود شخص خودش و در پیرامونش گسترش دهد:

~ انسانیت نه مفهومی مرده و عارضی و ظاهری، بلکه همانا شوقی زنده است که از باطن می‌آید: قربانی کردن خود نیست... به کمال رساندن خود است ~ هانری سلت.

هشت: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... از لحاظ اجتماعی پیشروانه است

بزرگ‌ترین مانع بر سر راه پیشرفت و شکوفایی جامعه‌های انسانی همین است که یک نوع حیوان، یعنی انسان، دیگر انواع حیوانات را به استثمار کشیده است. این نکته در مورد سوءتغذیه‌های رایج، وابستگی‌های معمول به «الگوی حیوان» در فعالیت‌های علمی، و بسیاری از دیگر شکل‌های بهره‌برداری از حیوان نیز صدق می‌کند... و نیز مثلاً در مورد آن آموزش و تبلیغاتی که هدفش منگ کردن مخاطب است تا آنجا که عقل خود را بیازد یا بی‌طرفی را کنار بگذارد یا دیگر احساس همدردی نکند و خواهان عدالت نباشد. در این زمینه‌ها و در بسا موارد دیگر، اگر کشورهای بشر عقب‌مانده‌اند یا درجا می‌زنند، دلیلش همین است که نمی‌دانند چگونه به منافع راستین شهروندان خود خدمت کنند:

~ بزرگی یک ملت و درجه‌ی پیشرفت اخلاقی‌اش را می‌توان با توجه به شیوه‌ی رفتارش با حیوانات اندازه گرفت ~ مهاتما گاندی.

نه: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... از لحاظ زیست‌محیطی عاقلانه است

علت عمده‌ی آسیب‌رسانی به محیط زیست، از جمله تولید گازهای گلخانه‌ای و آلودگی آب و

هوا و زمین، مثلاً کاهش دوجانبه‌ی مساحت زمین‌های قابل آبیاری و مساحت زمین‌های بیرون مانده از آب، به استثمار حیوانات نائنسان توسط انسان برمی‌گردد. این الگو را می‌توان در سراسر عرصه‌ی گسترده‌ی مسائل زیست‌محیطی پیگیری کرد، از باران‌های اسیدی و زباله‌ریزی به دریاها و اقیانوس‌ها گرفته تا آلودگی هوا و کاهش مساحت مکان‌های قابل زندگی. در همه‌ی این موارد، ابتکار عمل برای حمایت از حیوانات (که معمولاً نخستین قربانیان بلاهای زیست‌محیطی‌اند) مترادف با ابتکار عمل برای پاسداری از مانیای^۵ همه‌ی جانداران از جمله انسان است:

~ تا زمانی که با تاروپود وجودمان خویشاوندی مان را با دیگر میرندگانی که بر روی این زمین مردنی، همسایه و هم‌آفتاب ما شده‌اند حس نکنیم، نه امیدی هست برای دیگر انواع جانداران، نه امیدی برای مانیای... و نه امید ماندنی برای خود ما ~ جان وین تاینز

ده: فلسفه‌ی حقوق حیوانات... صلح دوستانه است

بنیادی‌ترین خواست فلسفه‌ی حقوق حیوانات این است که حرمت حیات همه‌ی حیوانات، چه انسان و چه نائنسان، رعایت شود. این حرمت‌گزاری مستلزم آن است که به هیچ زنده‌یی آسیب نرسانیم، گرچه از این آسیب، نفعی به ما و یا به دیگران برسد. فلسفه‌ی ما نیز مانند دیگر فلسفه‌های حقوقی مدرن، با هرگونه تجاوز نظامی کاملاً مخالف است، زیرا گرچه نامش فلسفه‌ی حقوق حیوانات است، اما خود را فلسفه‌ی صلح نیز می‌داند... البته با این تفاوت مهم که مفهوم صلح را از محدوده‌ی فعلاً رایج که منحصر به انسان‌هاست، به همه‌ی دیگر انواع حیوانات گسترش می‌دهد!

واقعیت به‌سادگی این است که انسان دارد هرروزه جنگی عظیم علیه بی‌شماری از دیگر حیوانات به راه می‌اندازد و به‌شکلی کم‌ویش نظامی به حریم زندگی آنان تجاوز می‌کند. کسی به‌راستی صلح‌جوست که صلح را نه تنها برای خود بلکه برای دیگران نیز بخواهد! نوع‌گرایی و اولویت دادن به انسان با اصل صلح‌جویی در فلسفه‌ی اخلاق جور در نمی‌آید. خوابی خوش است که هرگز تعبیر نخواهد شد اگر بینداریم که می‌شود بی‌آن‌که در رفتارمان با ناهمنوعانمان صلح‌جو باشیم... به «صلح جهانی» برای نوع بشر دست یابیم:

~ اگر کروی زمین، به لطف معجزه... یا به‌یمن مبارزاتمان... تا کنون توانسته از انهدام اتمی مصون بماند، درمقابل، نوع انسان را تنها رفتار عادلانه‌اش با دیگر جانداران نجات خواهد داد ~ آلیس

^۵ مانیای: جایی که بشود در آن ماند و زندگی کرد = محیط زیست مطلوب. این واژه را با بهره‌گیری از متن‌های مانوی به‌عنوان برابر نهادی برای واژه‌ی فرنگی Demeure ساخته‌ام.

والکر.

ده دلیل در مخالفت با فلسفه‌ی حقوق حیوانات

حال به ذکر ده دلیل که معمولاً در مخالفت با فلسفه‌ی ما عرضه می‌شود می‌پردازیم و به آن‌ها پاسخ می‌گوییم.

یک: شما انگاری حیوانات را با انسان برابر می‌دانید، درحالی‌که این دو تفاوتی عظیم دارند.

پاسخ: ما نمی‌گوییم که انسان با دیگر حیوانات در همه‌ی زمینه‌ها برابر یا یکسان است. برای نمونه، ما نمی‌گوییم که سگ و گربه شاید بتوانند ریاضی دان شوند، یا خوک و گاو مانند ما از شعر خوششان بیاید. حرف ما این است که بسیاری از حیوانات، دستکم اکثریت انواع حیواناتی که ما به آن‌ها آزار می‌رسانیم، درست مانند خود ما انسان‌ها، وجودی «روانی» نیز دارند، یعنی زندگی را تجربه‌ی ذهنی می‌کنند و خوش دارند که از آن بهره ببرند. از این لحاظ، ما و آنان عین یکدیگریم، یعنی زنده‌ایم و این زندگی را «حس» می‌کنیم، «درک» می‌کنیم. بنابراین، گرچه در بسیاری از زمینه‌ها نوع انسان تفاوت‌های مهمی با دیگر انواع حیوانات دارد، اما در زمینه‌ی احساس زندگی با آنان برابر است:

~ هیچک از این‌همه برهان‌های مربوط به برتری انسان حتا یک ذره هم بر این واقعیتِ سخت سایه نمی‌اندازد که حیوانات، تا آنجایی که به دردمندی و رنجبری مربوط می‌شود، همتای مايند ~ پیتز سینگر.

دو: شما می‌گویید که انسان و حیوان به اندازه‌ی یکدیگر حق دارند... و این حرفی پوچ است چون نمی‌شود مثلاً به مرغ و خروس حق رأی داد یا به خوک، حق تحصیل در دبستان و دانشگاه...

پاسخ: ما به هیچ‌وجه نگفته‌ایم و نمی‌گوییم که انسان‌ها و دیگر حیوانات همواره در هر زمینه‌ی باید حقوق یکسانی داشته باشند. واقعیت این است که حتا همه‌ی انسان‌ها نیز با یکدیگر حقوق برابری ندارند. برای نمونه، کسی خواهان حق تحصیلات عالی برای انسان‌های دیوانه نیست. حرف ما این است که حقوق اخلاقی این دیوانه‌ها با دیگر انسان‌ها برابر است و حقوق اخلاقی همه‌ی

انسان‌ها با همه‌ی دیگر حیوانات: هر موجود زنده‌ی حق دارد که انسان بر اساس اصول اخلاق با وی رفتار کند:

~ انگاری سرنوشت هر حقیقتی همین است که نخستین بیان‌کنندگانش مورد تمسخر قرار گیرند ~ آلبرت شوایتزر

سه: اگر حیوانات حق دارند، پس گیاهان نیز حق دارند... و این بی‌معنی است!

پاسخ: بسیاری از حیوانات از خود رفتاری نشان می‌دهند که ثابت می‌کند مانند ما انسان‌ها رویکردی «روان‌شناختی» به زندگی دارند. پس می‌توان گفت که دستکم برای این حیوانات باید حقوقی اخلاقی قائل شویم. در مقابل، هیچ سند مسجلی در دست نداریم و از طریق علمی نیز ثابت نشده که مثلاً هویج و گوجه ارتباطی روانی با زندگی داشته باشند. در هویج و گوجه، مانند بسا دیگر گیاهان، چیزی نیافته‌ایم که نقش مغز و نظام مرکزی عصبی را ایفا کند. از آنجا که گیاهان چنین اندام‌هایی ندارند، دلیلی ندارد که آن‌ها را موجوداتی «روانمند» فرض کنیم که لذت و درد و دیگر احساس‌ها حالی‌شان بشود. بنابراین، از دیدگاه عقلانی می‌توانیم برای حیوانات حقوق اخلاقی قائل شویم اما نه الزاماً برای گیاهان^۶.

~ آرمان حقوق حیوانات تنها به نیاز چگونایی وابسته است^۷ ~ آندریو لینزی

^۶ حواسمان باشد که از این نظر پروفیسور رگان برداشت نابه‌جا نکنیم. نخست این که گرچه هنوز حسداری گیاهان از طریق علمی ثابت نشده، اما علم پیشرفت می‌کند و ممکن است در آینده به چنین نتیجه‌ی برسد، به‌ویژه که برخی از تازه‌ترین آزمایش‌ها چنین نویدی می‌دهد. دوم این که از دیدگاه علمی، گیاهان نیز جزو جانداران‌اند و بنابراین حقوقی دارند، گرچه این حقوق با حقوق حیوانات برابر نباشد. سوم این که دستکم از دیدگاه اخلاقی که شخصاً پیرو آنم (اخلاق مانوی)، رعایت اصول بهرفتاری از این فرض سرچشمه می‌گیرد که هرچه در این جهان هست، چه انسان چه حیوان چه گیاه چه آب و هوا و زمین و چه حتا پاره‌سنگی در کوه و ریگی در کویر، کم‌وبیش «جان» دارد و ممکن است از رفتار ما دردش بگیرد یا آسیب ببیند و بنابراین لازم است که با هر چیزی محتاطانه رفتار کنیم. چهارم این که از دیدگاه فلسفه‌ی اخلاق عمومی، رعایت اصول بهرفتاری با دیگران به چگونگی این دیگران بستگی ندارد، یعنی مهم نیست دیگری پرویز باشد یا خوک یا هویج، درهرحال، اخلاق حکم می‌کند که با او خوشرفتار باشیم. الزام خوشرفتاری از ذات خود اخلاق مایه می‌گیرد و نخستین شرط یک انسان بامعرفت همین است که اخلاق را رعایت کند.

^۷ واژه‌ی Sentience در سده‌ی هژدهم میلادی برای نخستین بار در متن‌های فلسفی به کار گرفته شد. این واژه را می‌توانیم «احساس‌مندی» ترجمه کنیم، با این تذکر که منظور از آن درجه‌ی قابل لمس‌ی از «حس و شعور» است، یعنی کم‌وبیش همان «ادراک» در فلسفه که لازمه‌اش «ذهن» است. در فلسفه‌ی مدرن غرب، به قابلیت حس ذهنی یا روانی گفته می‌شود. منظور از این «حسیات» در فلسفه‌ی مدرن همان است که در فرنگ، «کوالیا» (Qualia) نامگذاری شده، یعنی «چگونگی‌های حسی» که من آن را برای اختصار و هم‌ردیفی با اصل لاتینش، «چگونایی» ترجمه می‌کنم، یعنی این که در این لحظه و آن لحظه، تجربه‌ی زندگی چگونه به نظرم آید، لذت‌بخش یا رنج‌آور... یا چه حس خاص دیگری در من برانگیزد. این «من» همان است که دکارت گفت انسان دارد چون می‌اندیشد، و ما می‌گوییم که دیگر حیوانات نیز دارند زیرا مانند ما انسان‌ها با توان چگونایی می‌زیند. چگونایی در زبان ما، گرچه مانند «کوالیا» در زبان‌های فرنگی، اصطلاحی ناآشنا به نظر رسد و

چهار: بالاخره آیا مرزی وجود دارد یا نه؟! اگر برای میمون‌نماها یا موش‌ها و جوندگان حقوقی قائل شویم، پس باید برای کرم‌ها و حتا آمیب‌ها نیز حقوقی قائل شویم... و این مسخره است.

پاسخ: واقعیت این است که همواره نمی‌توان به آسانی خط و مرزی کشید. برای نمونه، نمی‌توانیم معیار ثابتی بگذاریم و بگوییم که انسان دقیقاً باید چند سال عمر کرده باشد تا بتوان وی را «پیر» نامید، یا قدش باید چند سانتیمتر باشد تا بتوان وی را «بلندقد» دانست. باین حال، می‌توانیم با قاطعیت حکم بدهیم که انسانی با هشتادوهشت سال عمر، پیر است و اگر قدش دو متر باشد، بلندقامت. به همین منوال، نمی‌توانیم معیارهای دقیقی بگذاریم و بگوییم که دقیقاً کدام نوع جاندار رویکردی روانی به زندگی دارد... ولی می‌توانیم با یقین کامل بگوییم که اگر قرار باشد خط و مرزی علمی بکشیم، میمون‌نماها و موش‌ها و جوندگان در این سویی قرار می‌گیرند و کرم‌ها و آمیب‌ها در آن سویی... منظور البته این نیست که خودمان را مجاز بدانیم که جاندارانی مانند کرم و آمیب را بی هیچ دلیل موجهی از میان برداریم.

~ روابط انسان با حیوان، با گل و با همهی دیگر چیزهای آفرینش، حساب و کتابی یکسره اخلاقی دارد که انسان هنوز چنان که باید و شاید آن را مورد توجه قرار نداده است ~ ویکتور هوگو

پنج: بسیار خب، گیریم که برخی از حیوانات بتوانند درد را حس کنند، اما دارای یک روان یکپارچه که هویتشان را بسازد نیستند. پس بنا بر همان اصول فلسفه‌ی خودتان، الزامی نداریم که حقوقی برایشان قائل شویم بلکه می‌توانیم هرگونه که می‌خواهیم با آنان رفتار کنیم.

پاسخ: واقعیت این است که برخی از حیوانات، مانند میگو و صدف، ممکن است درد را حس کنند اما بسا از دیگر لوازم روانی را نداشته باشند. اگر چنین باشد، پس می‌توان گفت که به همان میزان، نسبت به دیگر حیوانات، حقوق کمتری دارند. باین حال، هیچ توجیه اخلاقی برای آسیب‌رسانی و دردانگیزی به هیچ جاندار وجود ندارد، مگر این که به علتی واقعی و موجه مجبور باشیم با آن جاندار مبارزه کنیم^۸. هیچ ضرورتی ندارد که انسان میگو و صدف بخورد یا هر استفاده‌ی دیگری از آن‌ها بکند. در نتیجه، هیچ توجیه اخلاقی وجود ندارد که موجب درد و رنجشان شویم... و می‌توانیم

هنوز بس نامتعارف است و حتا ممکن است توی ذوق بزند، اما مرکزی‌ترین مفهوم کلیدی فلسفه‌ی حقوق حیوانات است و جا دارد که نوآموزان و تازه‌کاران این فلسفه آن را به خوبی فراگیرند و به کار برند تا در ادبیات عمومی رواج یابد.

^۸ چنان که مثلاً گاهی مجبوریم با پشه‌های مالاریا مبارزه کنیم.

مطمئن باشیم که چنین استفاده‌یی از آن‌ها موجب درد و رنجشان می‌شود.

~ مسأله این نیست که آیا توان استدلال عقلانی دارند یا نه... بلکه این است که آیا رنج می‌کشند یا نه! ~ جرمی ببتهم

شش: حیوانات حقوق ما را رعایت نمی‌کنند. در نتیجه، ما هم مجبور نیستیم حقوق آن‌ها را رعایت کنیم.

پاسخ: موارد فراوانی پیش آمده و می‌آید که یک شخص، گرچه حقوقی دارد، اما نمی‌تواند حقوق دیگران را رعایت کند. نمونه‌ی بارزش کودکان و نوجوانان‌اند... و نیز آدم‌هایی که مخشان عیب دارد یا به کلی دیوانه‌اند. آدم عاقل نمی‌گوید که چون بچه و یا دیوانه از روی نادانی حقوق مرا رعایت نمی‌کند، پس من حق دارم که حقوقش را رعایت نکنم! درست برعکس، مایی که خودمان را بالغ و عاقل می‌دانیم، برای خودمان وظیفه قائل می‌شویم که حقوق این گونه اشخاص را هرچه بهتر رعایت کنیم، گرچه نمی‌توانیم ایشان را موظف کنیم که حقوق ما را به‌خوبی رعایت کنند.

آنچه در مورد کودکان و دیگر انسان‌های نابالغ و یا ناعاقل صدق می‌کند، بی‌کم‌وکاست در مورد همه‌ی دیگر حیوانات نیز صدق می‌کند... چراکه به‌خوبی می‌دانیم که حیوان‌های نائسان، درست به‌همین دلیل که انسان نیستند، هیچ وظیفه ندارند که حقوق ما را رعایت کنند! یکی از مهم‌ترین اصول فلسفه‌ی اخلاق همین است: این که دیگری حقوق ما را رعایت نکند به ما حق نمی‌دهد که حقوقش را رعایت نکنیم!

~ فردایی فرا خواهد رسید که در آن، انسان‌ها، مانند من به کشتار دیگر حیوانات چنان بنگرند که امروزه به قتل هم‌نوع خود می‌نگرند ~ منسوب به لئوناردو داوینچی.

هفت: این خداست که قدرت حکمرانی بر حیوانات را به بشر عطا کرده و بنابراین انسان حق دارد هرگونه که صلاح می‌داند با آن‌ها رفتار کند، یعنی از جمله برخی از آن‌ها را بکشد و بخورد.

پاسخ: نخست این که همه‌ی دین‌ها انسان را حاکم جهان تلقی نمی‌کنند. دوم این که در آن دین‌هایی که این تلقی را دارند، حکمرانی یا «خلافت» معنای دقیقی دارد با این تأکید که باید نامغرضانه باشد و نقش راهنما ایفا کند، نه این که تبدیل به سلطه‌رانی خودکامانه شود. انسانی که به وجود خدای خوب باور دارد، قاعدتاً باید به همه‌ی آفریدگانش چنان مهر بورزد که خود خدا به انسان می‌ورزد! اگر انسان‌های مؤمنِ امروزی می‌توانستند به دیگر حیوانات چنان مهر بورزند که نیاکان

آسمانی‌شان در باغ‌های بهشت می‌ورزیدند، به خودشان اجازه نمی‌دادند که برخی از آنان را بکشند و بخورند! در نتیجه، آن انسان مؤمنی که هیچ حیوانی را نمی‌کشد و نمی‌خورد و به‌طور کلی کار دیگری نیز نمی‌کند که حقوق طبیعی حیوانات پایمال شود، بیش از همه‌ی دیگر انسان‌ها راه بازگشت خودش را به بهشت هموار کرده است. در نتیجه، پیروی از فلسفه‌ی حقوق حیوانات می‌تواند بهترین راه رسیدن به بهشت برای مؤمنان باشد.

~ و خدا گفت: بدان و آگاه باش که عطیه‌ی من به تو همه‌ی علف‌های تخمدار روی زمین است و نیز هرچه درخت میوه‌دار که میوه‌اش تخم داشته باشد. این‌ها را به تو عطا کرده‌ام تا غذای تو باشد ~ انجیل، سفر تکوین، بخش یکم، آیه‌ی بیست‌ونهم.

هشت: روح ما انسان‌ها نامیراست، پس می‌توانیم به خودمان حق بدهیم که مطابق میلمان با حیوانات رفتار کنیم.

پاسخ: «روح» نیز مفهومی دینی است، اما در بسیاری از دین‌ها گفته شده که نه تنها روح انسان بلکه روح همه‌ی حیوانات نامیراست و به خدا برمی‌گردد. اما حتا اگر فرضمان را بر این بگذاریم، و این فرض محالمان واقعیت داشته باشد که تنها انسان است که روحش جاودان می‌ماند و به «آن دنیا» می‌رود اما حیوانات چینی روحی ندارند و به «آن دنیا» نمی‌روند... باز منطقاً باید نتیجه بگیریم که درست از آنجا که انسان به نامیرایی خودش یقین دارد، پس باید به خود نه حق بلکه وظیفه بدهد که به گونه‌ی رفتار کند که حیوانات همین یک عمری را که در «این دنیا» دارند هرچه طولانی‌تر و بهتر زندگی کنند!

~ دینداری بدون مهرورزی بی‌معناست. آدم‌ها می‌توانند هرچه دلشان می‌خواهد در رئای دین و مذهبشان بگویند، اما اگر دین و مذهبشان به آنان هیچ رهنمود ویژه‌ی برای خوشرفتاری با حیوانات و البته نیز با انسان‌ها ندهد، مفت هم گران است زیرا ریاکارانه است ~ آنا سول.

نُه: اگر حقوق حیوانات را رعایت کنیم و آنان را نکشیم و نخوریم و طور دیگری مورد بهره‌برداری قرار ندهیم... پس با آن‌ها چه کنیم؟ در مدت کوتاهی شمارشان چنان افزایش خواهد یافت و چنان آزاد خواهند بود که خیابان‌ها و حتا خانه‌های ما را خواهند گرفت!

پاسخ: سالانه در حدود چهار تا پنج میلیارد نفر از حیوانات صرفاً برای تغذیه‌ی انسان‌ها به کشتارگاه فرستاده می‌شوند، آن‌هم فقط در کشور آمریکا. شمار حیوانات قربانی در سطح جهانی

به مراتب از این هم بیشتر است. علت این رقم سرسام‌آور بسیار ساده است: هنوز بس فراوان‌اند انسان‌هایی که گوشت مصرف می‌کنند. مقدار عرضه‌ی کالای حیوانی مستقیماً به مقدار تقاضای مشتریان بستگی دارد.

اما اگر فلسفه‌ی حقوق حیوانات چنان رواج یابد که انسان‌ها همگی گیاهخوار شوند، دلیلی ندارد که نگران شویم از این که مثلاً میلیاردها گاو و گوسفند و خوک سرازیر شوند به خیابان‌ها و خانه‌های ما... چرا؟ زیرا به‌همان تدریج که میزان تقاضا برای گوشت کاهش می‌یابد، از شمار حیواناتی که به این منظور پرورش داده می‌شوند نیز کاسته خواهد شد. یعنی دیگر میلیاردهایی وجود نخواهند داشت که بیابند مزاحم زندگی ما شوند. همین مثال را می‌توانیم در مورد دیگر حیواناتی بزنیم که به منظورهایی دیگر پرورش داده می‌شوند، مثلاً موش و خرگوش‌های آزمایشگاه‌های علمی. به موازاتی که فلسفه‌ی حقوق حیوانات در میان انسان‌ها پیروان بیشتری بیابد، از تقاضا برای فرآورده‌های حیوانی کاسته خواهد و بنابراین فشارهای مالی و اقتصادی برای پرورش حیوانات کاهش خواهد یافت و بنابراین حیوان کمتری پرورش داده خواهد شد... تا زمانی که دلیل وجودی چنین پرورشی به کلی از میان برود.

~ بزرگ‌ترین گناهی که ممکن است در حق دیگر مخلوقات مرتکب شویم نه این است که به آنان کینه بتوزیم، بلکه این است که نسبت به سرنوشتشان بی‌تفاوت باشیم... و همین است اساس هر رویکرد «غیرانسانی» ~ جورج برنارد شاو

ده: حتا اگر بپذیریم که حیوانات نیز حقوقی اخلاقی دارند که باید رعایت شود، واقعیت این است که در جهان ما مسائل مهم‌تر و مبرم‌تری هست که باید به آن‌ها اولویت داد، مثلاً فقر جهانی، سوءاستفاده از کودکان، تبعیض نژادی، اعتیاد، تجاوز به حقوق زنان، مخمصه‌های زندگی آدم‌های بی‌کس و کار و بی‌خانمان... نخست باید این گونه مسائل را حل کنیم و سپس نگران حال حیوانات شویم.

پاسخ: جنبش حقوق حیوانات همانا جزئی از جنبش حقوق بشر است نه چیزی جدا از آن. ما دقیقاً بر اساس همان فلسفه‌ی از حقوق حیوانات دفاع می‌کنیم که از حقوق انسان‌ها دفاع می‌کند.

واقعیت این است که در عمل، انسان عاقل قاعداً خودش را بر سر این دوراهی نمی‌بیند که آیا به انسان‌ها کمک کند یا به حیوانات. قاعداً می‌توان به هر دو کمک کرد. وانگهی، لازم نیست حتماً گوشت بخوریم تا بتوانیم به آدم‌های بی‌خانمان کمک کنیم، همچنان که لازم نیست حتماً موادی مصرف کنیم که تولیدشان با آزمایش بر حیوانات همراه بوده تا بتوانیم به کودکان نیازمند یاری برسانیم!

درواقع، انسانی که حقوق ناسان‌ها را رعایت می‌کند، یعنی گوشت و دیگر فرآورده‌های حیوانی مصرف نمی‌کند، سلامت تنی و روانی‌اش در مقایسه با دیگران بیشتر می‌شود و بنابراین بهتر از دیگران می‌تواند به یاری انسان‌های نیازمند بشتابد.

~ من با حقوق حیوانات همانقدر موافقم که با حقوق بشر. این است راه رسیدن به یک زندگی تمام‌عیار انسانی ~ منسوب به آبراهام لینکلن.

پایان ترجمه: آوریل ۲۰۱۵ میلادی، فرانسه